



گفت‌وگوی «جوان» با برادران شهید «رضا مرتضی‌زاده آرابی» از شهدای دفاع مقدس

مناقین اطلاعات آنها را به بعثی‌ها دادند

دیار قبر شهید شکافته شد و کفن و جسد شهید بعد از سه دهه هنوز سالم و تازه مانده بود. گفته‌های ایشان باعث شد تا تسعی کتب به شمه‌ای از زندگی و خاطرات شهید مرتضی‌زاده دست پیدا کنیم. بنابراین با شیر محمد و حسین مرتضی‌زاده آرابی برادران شهید تماس گرفتیم و متنی که پیش‌رو داریم، حاصل این هم‌کلامی است.

زینب محمودی عالمی

در سفری که به شمال داشتیم به طور اتفاقی با یکی از اعضای خانواده شهید رضا مرتضی‌زاده آرابی که از بستگان نسبی مادرم نیز هستند هم‌کلام شدم. در بین صحبت‌های شان اشاره کردند پدر شهید سال ۱۳۹۹ به رحمت خدا رفتند و وقتی بعد از ۳۴ سال کنار قبر پسر شهیدشان در حال خاکسپاری بودند.

حسین مرتضی‌زاده برادر شهید

شغل پدرتان چه بود، شهید در چه خانواده‌ای رشد پیدا کرده بود؟

ما پنج برادر بودیم و یک خواهر داشتیم. شهید چهارمین فرزند خانواده بود. پدرم شغلش خرید و فروش دام بود و کشاورزی هم می‌کرد. خاندان پدرم از چند نسل قبل از روستای آری بندپی بابل به روستای امیر کلابلکنار مهاجرت کردند. پدرم سال ۱۳۹۹ و مادرم سال ۱۳۹۸ به رحمت خدا رفتند. رضا متولد ۱۳۴۵ بود. وقتی ۱۸ ساله شد به سربازی رفت. یکسال و چندماه خدمت کرده بود که ترکش به دستش اصابت کرد. و به مرخصی آمد. پدرم او را به بیمارستان برد و درمان کرد. دوباره به جبهه رفت و مجددم دی‌ماه ۱۳۶۵ در باختران سومار به شهادت رسید.

ایشان که مجروح شده بود، چطور شد دوباره عزم رفتن به جبهه کرد؟

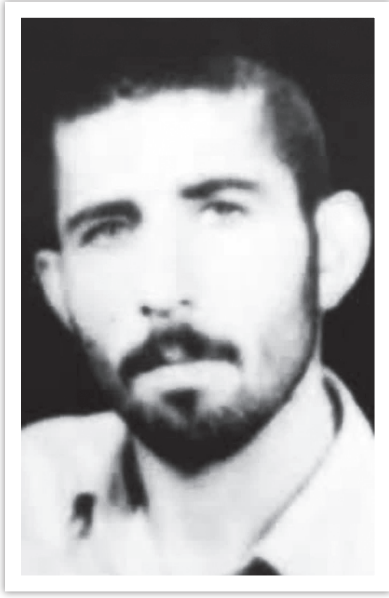
برادرم ۱۷ ماه خدمت سربازی‌اش را انجام داده بود که ترکش به دستش اصابت کرد و به مرخصی آمد. پدرم او را به بیمارستان بابل و بعد به تهران برای درمان برد. بعد از اینکه حالتش بهتر شد، به هم محلی‌ها گفت من وقتی این بار به جبهه بروم، آخرین بار است. دیگر بر نمی‌گردم. پدرم وقتی شنید برادرم با مجروحیتش باز هم اصرار به جبهه رفتن دارد، می‌خواست مخالفت کند، اما نهایتاً گفت برو به امید خدا و تو را به خدا و پیامبر و مولی‌ علی سپردم. برادرم خودش اصرار داشت دوباره به جبهه برود. نمی‌خواست مجروحیت پنهانی‌اش برای ماندن باشد. دلش در جبهه‌ها و پیش دوستانش بود. ما امامزاده‌ای در محله‌مان داریم که هنگام رفتن دوباره برادرم به جبهه، پدرم به او گفت امامزاده سید علی کاسلطان امامکلا یاورت باشد. این همه بچه‌های مردم راهی جبهه شدند، تو هم برو و از کشورت دفاع کن. برادرم نیروی ارتش بود و از بابل به جبهه اعزام شد. رفت و یک ماه بعد خبر رسید به شهادت



آن طور که ما متوجه شدیم، ترکش به آرنج دستش اصابت کرده و به پوست بند بود. چون وسط حمله بودند، دوستانش نتوانستند او را نجات دهند. ۲۱ دی ۱۳۶۵ آخوی به شهادت رسید و ۲۸ دی تسبیح پیکرش بود



آن طور که ما متوجه شدیم، ترکش به آرنج دستش اصابت کرده و به پوست بند بود. چون وسط حمله بودند، دوستانش نتوانستند او را نجات دهند. ۲۱ دی ۱۳۶۵ آخوی به شهادت رسید و ۲۸ دی تسبیح پیکرش بود



عکس ترنیمی است

رسیده است. قرار بود من هم به جبهه بروم، وقتی رضا به شهادت رسید من را از سربازی معاف کردند.

یاداتان است چطور با خیر شهادت‌ش روبه‌رو شدید؟

آن روز پدرم در خانه نبود. یکی از هم‌محلی‌ها خبر آورد در بابل ۲۸ شهید آورده‌اند. یکی از شهدا اسمش رضا مرتضی‌زاده است. وقتی این خبر را شنیدیم، مادرم به سر و صورتش زد. بعد مردم محل جمع شدند. پدرم که آمد پیکر شهید را آوردند و روز بعد تسبیح پیکر شهیدمان بود.

از کودکی اخلاق و رفتار شهید چطور بود؟

کلاً بچه خوبی بود. سسر به زیر و آرام بود. درسش را تا کلاس چهارم ابتدایی خواند و بعد همسراه پدرم در نگهداری از گوسفندان کمک می‌کرد. برادرم آدم مردمداری بود، طوری که اهالی محله همه از او راضی بودند.

برادران ماه‌ها در جبهه‌های دفاع مقدس حضور داشت. از شهادت‌ش حرفی زده بود؟

یک‌بار برادرم رفته بود روستای کبریا کلا پیش دکتر زمانی که جراحت دستش را پانسمان کند. به دکتر گفته بود من این‌بار بروم، سخت است برگردم. اوضاع سومار به‌هم ریخته است! ما به یکی از بچه‌های محله هم گفته بود این دفعه دیگر بر نمی‌گردم. خلاصه رفت و ۱۸ روز ماند و بعد به شهادت رسید.

یکی از اقوام‌تان می‌گفت در حفاری کنار مزار برادران بخشی از بیکر ایشان نمایان شده که گویا سالم مانده بود؟

بله همین طور است. جسد شهید بعد از ۳۴ سال سالم مانده بود. بعد از اینکه پدرم به رحمت خدا رفت در حال کندن قبر ایشان کنار مزار برادرم بودیم که این اتفاق افتاد. آن روز عموها هم بودند. یک طرف قبر برادرم شکافته شد. کفن برادر شهید مشخص شد. کفن و جسدش سالم بود. من یک لحظه دیدم ناراحت شدم و بیرون آمدم. شهیدمان



وقتی مجروح شید و از جبهه برگشت، می‌گفت یک دستم کاملاً بی‌حس است. نمی‌توانم کاری انجام بدهم. گفتم فعلاً جبهه نرو تا طول درمان بگیریم و وقتی کاملاً خوب شدی به امرا رضا دوست داشت هر چه زودتر به جبهه برود

اهل اذیت و آزار نبود و مردم همه از او راضی بودند. اینکه پیکرش بعد از این همه سال سالم ماند تقریبی است که بعضی از انسان‌ها و شهدا نزد خدا دارند. رضا خیلی به امام خمینی علاقه داشت. یادم است دعا می‌کرد برود و از اسلام دفاع کند. محیط جبهه او را شیفته خودش کرده بود. رفت و نهایتاً با شهادت عاقبت بخیر شد.

شیر محمد مرتضی‌زاده برادر شهید شما برادر بزرگ‌تر شهید بودید؟

بله، من فرزند اول خانواده‌ام و شهید چهارمین فرزند بودم. چه خاطره‌ای از رضا بیشتر در ذهن‌تان مرور می‌شود؟

وقتی مجروح شد و از جبهه برگشت، می‌گفت یک دستم کاملاً بی‌حس است. نمی‌توانم کاری انجام بدهم. گفتم فعلاً جبهه نرو تا طول درمان بگیریم و وقتی کاملاً خوب شدی به جبهه برگرد. اما رضا دوست داشت هر چه زودتر به جبهه برود. وقتی رفت حمله عراقی‌ها شروع شده بود و گویا منافقی آنها را لو و اطلاعات ایران را به بعثی‌ها داده بود. خلاصه در درگیری پیش آمده دشمن که مختصات نیروهای خودی را داشت، مقر رزمنده‌ها را زده بود. در این حادثه دست برادرم قطع شده و به شهادت رسیده بود.

پس علت شهادت ایشان قطع شدن یکی از دست‌های‌شان در درگیری با دشمن بود؟

آن طور که ما متوجه شدیم، ترکش به آرنج دستش اصابت خاطرات زیادی از شهید کلهر دارد. فلکی رسید و ۲۸ دی تسبیح پیکرش بود. آن روز (۲۸ دی) تنها روزی بود که بابل ۲۸ شهید داشت. وقتی به سردخانه رفتم بر از پیکر شهید بودم. برادرم در روز بر شهید بابل تسبیح شد. شهید شما چنده ماه در جبهه حضور داشت؟

سه ماه برای آموزش به شاهرود اعزام شد و حدود ۱۸ یا ۱۹ ماه هم در منطقه عملیاتی بود.

به نظر می‌رسد جوان‌های دهه شصت به یک بلوغ فکری برای دفاع از کشور رسیده بودند، نظر شما چیست؟

رضا و هم‌نسل‌های او عشق به دفاع از انقلاب و کشور داشتند. برادرم دوست داشت به جبهه برود. آن روزها پدرم وقتی نماز می‌خواند، می‌گفت اگر قرآن است پسر من از من گرفته شود اسیر و گرفتار نشود، به شهادت برسد. یعنی شهادت را به اسارت او ترجیح می‌داد. هم رضا و هم خانواده می‌دانستند راهی که او انتخاب کرده است شهادت و مجروحیت دارد، اما این را پذیرفته بودند چون موضوع دفاع از میهن و اعتقادات مطرح بود.

از شهادت‌ش چگونه با خیر شدید؟

من کارگر ساختمان بودم. دو نفر از هم‌محلی‌ها آمدند به من گفتند برادرت ترکش خورده است و او را به بیمارستان یحیی‌نژاد آورده‌اند، زودتر بیا. جسد زدم برادرم شهید شده است. مستقیم به بیمارستان یحیی‌نژاد رفتم. وسط راه پدرم را دیدم که روی تراکتور بود. گفتم بابا بیا پایین که پسر شهید شد. فردای آن روز پیکر رضا تسبیح شد. روستای ما امیر کلا بابلکنار هشت شهید دفاع مقدس دارد.

پدر و مادر بعد از شهادت پسرشان چه حال و هوایی داشتند؟

خداوند کمک کرد و به آنها صبر داد. ما به گویش ما زنی یک شبیه خوانی به نام امیری و کتولی داریم. بعد از شهادت برادرم، پدر و مادرم امیری و کتولی می‌خواندند. امیری می‌گفت «ولادان! قند شیرین تراست و دل آدمیزاد از سنگ سخت‌تر و از شیشه نازک‌تر است...» ما که یک شهید داریم اما بعضی از خانواده‌ها چند شهید دادند. خدا در چنین مواقعی صبر می‌دهد و دل‌ها را آرام می‌کند.

آخرین دتاع‌تان با شهید چطور گذشت؟

آخرین بار من او را به تهران منزل برادرم بردم. برایش دغتر و خودکار گرفتم و او را به تر میتال بردم و سوار ماشین کردم تا به جبهه برود. رفت و دیگر روی پاهای خودش برنگشت.

گفت‌وگو



یادکردی از شهید یدالله کلهر در گفت‌وگوی «جوان» با هم‌زمان شهید

هر جا حضور داشت

فضا مملو از امید و سرزندگی می‌شد

آرمان شریف

رزمندگان تعریف می‌کنند در جبهه‌ها هر جایی که شهید یدالله کلهر حضور داشت آنجا صلابت، قدرت، امید و سرزندگی دیده می‌شد. شهید کلهر در هر موقعیتی که قرار می‌گرفت، فضایی پر قدرت و شهامت را با خود می‌آورد. رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا خاطرات زیادی از قائم مقام لشکر شان دارند. شهید یدالله کلهر در جریان عملیات کربلای ۵ در اولین روز بهمن ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه به هم‌زمان شهیدش پیوست.

سردار محمدعلی فلکی در دوران دفاع مقدس مسئولیت تیب ادوات نینسوا از لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) را بر عهده داشت و خاطرات زیادی از شهید کلهر دارد. فلکی درباره حضور شهید کلهر در لشکر ۱۰ می‌گوید: «حاج یدالله کلهر قیصل از اینکه وارد لشکر سیدالشهدا (ع) شود، شهرت زیادی داشت و بسیاری از فرماندهان و رزمندگان ایشان را می‌شناختند. منتها این شهرت فقط این نبود که اسمی از ایشان شنیده باشند، بلکه این شهرت از منش و دلیری شهید کلهر می‌آمد. پشت شهرت شهید کلهر ویژگی‌های زیادی بود که نیروها از او می‌دانستند. شجاعت، درایت و قدرت فرماندهی ایشان در تیب المهدی و نبی‌اکرم و منطقه خولفقاریه را نیروها دیده بودند و قبل از اینکه او وارد لشکر سیدالشهدا (ع) شود، همه حاج یدالله را به خاطر ویژگی‌های اخلاقی‌اش می‌شناختند. زمانی که حاج یدالله به لشکر سیدالشهدا (ع) آمد، اطمینان خاطری را با خودش آورد که باعث بالا رفتن روحیه نیروها شد.

شهید کلهر از همان اوایل جنگ شهرت زیادی بین رزمندگان داشت و بعد کنار آن شهرت، اہبت و بزرگی خاصی از ایشان می‌دیدیم. هم هیبت و جته بزرگی داشت هم در عملیات‌های بزرگی شرکت کرده بود و شجاعت و مجاهدت‌هایش را نیروها با چشم‌شان دیده بودند. رزمندگان به دوستی با ایشان افتخار می‌کردند و کسانی که به لشکر می‌آمدند، دوست داشتند بروند حاج یدالله را



حاج یدالله نام پرطمطراقی در جبهه‌ها داشت و حضورش در هر جایی باعث روحیه رزمندگان می‌شد. معمولاً در باره ویژگی‌های پهلوانان یک هیکل ستر، لب خندان و روحیه ایثار و فداکاری را شنیده‌ایم و تمام این ویژگی‌ها را در شهید کلهر می‌دیدیم. حاج یدالله کلهر در هر جایی که حضور داشت و صحبت می‌کرد، فضای امید و سرزندگی را پدید می‌آورد. شهید کلهر در هر جایی که حضور داشت و صحبت می‌کرد، فضای امید و سرزندگی را پدید می‌آورد. شهید کلهر در هر جایی که حضور داشت و صحبت می‌کرد، فضای امید و سرزندگی را پدید می‌آورد.

جدول

۱				۳	
۸			۳	۴	۹
			۹	۷	
			۶	۷	۴
			۲	۹	۶
			۷	۸	
			۳	۲	۱
			۵		۹
			۹	۸	۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۶۷۹

د	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ
ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ		
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	
ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۶۸۰

از راست به چپ

- ۱- رسول اکرم: لا یتَیَلَّ شَفاغَتی مَن اَخرَ الصَّلوة... (کسی که نماز را از وقتش تأخیر بیندازد (فردای قیامت) به شفاعت من نخواهد رسید) - خویشاوندان ■ ۲- ششمین معصوم- گروه حاکم بر افغانستان ■ ۳- شهر حضرت عبدالعظیم- شهر هزارسنگر- هماهنگ ■ ۴- اندوهگین- باتری- قرآن تاریخی سنندج ■ ۵- طایفه بالا- یوسئین وارونه- از شهدای هوانیروز- مقصود و مراد ■ ۶- واحدی در طول - پارچه براق- عکس- یاد- نماد لاغری ■ ۷- واحد طول دستی- جامه پرانی ستور - واحد شمارش چک ■ ۸- از نواغ هنر ایتالیا و جهان که علاوه بر معماری و نقاشی در سایر رشته‌ها صاحب‌نظر بود ■ ۹- زمین کشت نشده- حقیقت چیزی - فروشگاه فرنگی ■ ۱۰- بوی رطوبت- رودی در چین - بازار بارفروش- مخترع دینامیت ■ ۱۱- واحد وزنی- رودی در ایلام- نوعی شمیرنی- ویتامین جدولی ■ ۱۲- میدانی در تهران - تابستان- ایالتی در امریکا ■ ۱۳- خروس مازنی - کلمه استفهام- از حروف انگلیسی ■ ۱۴- بیماری- مردن و از دنیا رفتن ■ ۱۵- صفتی برای افراد سست عنصر - مشهورترین استاندارد برزیل

از بالا به پایین

- ۱- آش- خطای حمل توپ در بسکتبال- از جزایر دوگانہ ■ ۲- مدت زندگی- کشور سووا- نوعی یقه- از حروف خطاب ■ ۳- همیشگی- نوعی چرم- برگزیده ■ ۴- قوم ذبح‌شده- دوبین- کشتی زمنده- پاره خشت ■ ۵- سنگدلی- پهلوانی که به دست داود نبی کشته شد- از اسامی بانوان ■ ۶- تشریفات- خوان- دزد- مسواکی ■ ۷- سرسرا- قطب منفی پیل- دوختن محل جراحی ■ ۸- اسم آذری- کنایه از راه بسیار دور یا جای دست نیافتنی- جامش معروف است ■ ۹- ابریشم مصنوعی- چهارپایان- صدوزاده ■ ۱۰- مرغابی- طایفه کم‌حرف- نیونجا- حلال رنگ ■ ۱۱- تابه نان پزی- یاکند- تنیل ■ ۱۲- رنگ به رنگ- فرشته- پرستار- به سیگار می‌زند ■ ۱۳- حرکتی در ورزش باستانی- از جزایر تشکیل‌دهنده ژاپن- قدرت و توان ■ ۱۴- یک- نزد عربی- فرزند و رنگ- آلیاز آهن و کربن ■ ۱۵- مادر بزرگ- کاپیتان پیشین بایرن و ملی‌آلمان- رقم آخر